

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۲ جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۶۶

قصائد

- ۶۲ -

## در مدح وکیل الدوله زمان خان

همایون مقدم عید سعید فرخ خرم  
مُعین کشور و دین، اعتضاد<sup>۱</sup> دولت عظمی  
جهان رفعت و حشمت زمانخان، آنکه همتایش  
فلک قدری، که در ذاتش، وفا و حلم جا دارد  
جهان بخش و فلک رخش، که وقت مهر و کین دارد  
خرابیهای کاخ مملکت را لطف او معمار

مبارک باد و میمون، بر وکیل الدوله اعظم  
فروغ دیده دهر، افتخار دوده آدم  
نزاده مادر دوران، ندیده، دیده عالم  
به سان نور در اختر، به سان نقش بر خاتم  
به زریاشی کف حاتم، به سرپاشی ید رستم  
جراحیهای ظلم آسمان را، عدل او مرهم

<sup>۱</sup> "اعتضاد": (بر وزن "احترام") کلمه عربی و در معنای "مدد رساندن" و "بازو دادن" است، ولی در اینجا معنای "پشتوانه" را باید بدهد - مأخوذ از "عَضُد" که در معنای "بازو" است  
<sup>۲</sup> در اصل دیوان حاضر "عالم" آمده، که با "دوده" همخوانی ندارد. پس به "آدم" تصحیح گردید، چون "دوده" معنای "خانواده" و "اولاد" را می دهد و "دوده آدم"؛ یعنی "اولاد آدم" معنای مصراع را درست ایفاء می کند. از طرف دیگر در بیت دوم باز "عالم" آمده است، که شاعر قویکلامی در سطح شهاب ترشیزی، تکرار قافیه را نباید تحمل کند.

زهی دست نوالت، با سحاب درفشان همتا  
 در ایوان تو گردون با غلامان کهن همدل  
 فلک گر گوهر قدر تو در میزان خود سنجد  
 بهار معتدل از رشک خُلقت، منفعل گردد  
 سجّل تائبان سازی، به دست گوهرافشان طی  
 محیط اندر تساوی عطا، نزد دلت باطل  
 به امید رکوبت<sup>۵</sup> سال و مه میرآخور گردون  
 لوای مملکت گیر و سنان خونفشان را  
 دهد در جام احباب تو خون خصم بوی می  
 بساط هفت کشور، کاخ اجلال ترا گلشن  
 سخا اندر کف رادت چو گوهر با صدف مضمّر  
 پی مدحت چو مادح خامه را اندر بنان گیرد  
 روان دعبل و حیّان ز ذکر مدحتت، عاجز  
 فلک قدرا بزرگ خُرده دان تقصیر خردان را  
 میان مُجرّم و مَحَرّم، تفاوت نقطه ای باشد  
 مرا از خدمت این خاندان نتوان، جداکردن  
 الا تا باغ گیتی هر بهار، از لاله و ریحان

ریاض دولّت بادا، چو بستان ارم، دلکش

اساس حشمتت بادا، چو بُنیان فلک، مُحکم

\* (کاتب در حاشیه معنی مُرخم بالضم را کنایه از خاموشی نوشته است. مرخم در لغتنامه به معنی کلمه ای که دنباله آن را در تلفظ و در نوشتن قطع کرده باشند، دُم بریده) (مهمم دیوان). چون چنین شرحی بر کلمه "مُرّخَم" (به تشدید و فتح سوم) می خواند، باید به خاطر تأمین وزن، "مرخم" به تخفیف حرف سوم و بدون شدّ اداء گردد!!! (مصحح پورتال)  
<sup>۴</sup> "تائب": بر وزن کصاحب "کلمه عربی و در معنای "توبه گار"  
<sup>۵</sup> "رُکوب": کلمه عربی و در معنای "سوار شدن" و یا جمع "راکب" که در معنای "سواری" ست  
<sup>۶</sup> "سلم": (به ضم اول و فتح و تشدید لام) کلمه عربی و در معنای "نردبان" یا "زینه"  
<sup>۷</sup> "ایکم": (بر وزن "احمد") کلمه عربی و در معنای "گَنگ" و "بیزبان"  
<sup>۸</sup> "نوائب": کلمه عربی و جمع "نائبه" که در معنای "حادثه" است. پس "نوائب"؛ یعنی "حوادث"  
<sup>۹</sup> "طارم": (به فتح سوم) کلمه عربی و در معنای "خیمه بزرگ" یا "خرگاه"